

مجله‌ی بوستان ادب دانشگاه شیراز
سال سوم، شماره‌ی چهارم، زمستان ۱۳۹۰، پیاپی ۱۰
(مجله‌ی علوم اجتماعی و انسانی سابق)

صائب و بررسی طول و عرض زندگی

دکتر محمدرضا موحدی*

دانشگاه قم

چکیده

تفکر درباره‌ی مهلت چند روزه‌ی حیات، از دیرگاه دغدغه‌ی آدمی بوده است. اندیشمندان ایرانی نیز در قرون متمادی، درباره‌ی راز عمر، سخن‌ها گفته‌اند. صائب تبریزی، شاعر مضمون‌گرای قرن یازدهم هجری، نیز از این مضمون ناب، غافل نبوده و از زوایای گوناگون، چند و چون عمر آدمی را کاویده است. در این مقاله، نخست عواملی را که از دیدگاه صائب، سبب‌ساز عمر دراز تواند بود، در ده بند برشمرده‌ایم. سپس آنچه را که از نظرگاه او می‌تواند موجب کوتاهی عمر بشر باشد، در دوازده بند خلاصه کرده‌ایم. این‌که در غزلیات صائب و صور خیال او، عمر آدمی به چه چیزهایی تشبیه شده است و شاعر از هر مشابه به چه بهره‌هایی گرفته است، بخش دیگر این مقاله را شکل می‌دهد. هم‌چنین نگاه منتقدانه و طعنه‌خیز صائب به آرزوی عمر طولانی - که در حضرت خضر(ع) تمثیل می‌یابد - او را به واکاوی عواقب طول عمر می‌کشاند و به خواننده، این آگاهی را می‌بخشد که باید به عرض حیات، بیش‌تر توجه کند و نه طول آن.

واژه‌های کلیدی: خضر، سبک هندی، صائب تبریزی، طول عمر، عمر کوتاه، مضمون‌گرایی.

* استادیار زبان و ادبیات فارسی movahedi1345@yahoo.com

۱. مقدمه

در میان قدیمی‌ترین منابع مکتوبی که از بشر به جا مانده است، اندیشه‌ی «گریز از مرگ» نقش محوری دارد. یکی از این متون گران‌بها که حاوی قدیمی‌ترین اسطوره‌ی بین‌النهرین است، به نام قهرمان اصلی آن داستان، «گیلگمیش»، خوانده می‌شود. با مطالعه‌ی بخش‌های قدیمی و نیز باز آفریده شده‌ی این اسطوره‌ی کهن، درمی‌یابیم که بشر از سپیده‌دم تاریخ حیاتش، درباره‌ی راز مرگ، می‌اندیشیده و در جست‌وجوی راهی برای گریز از چنگال مرگ بوده است. خواسته‌ی گیلگمیش نیز تنها دست یافتن به گیاهی بود که با خوردن آن، بتواند بر الهه‌ی مرگ، فایق آید و نامیرا شود. به سبب چنین نیاز اولیه‌ای است که در اکثر اساطیر ملل باستانی، نشانی از مردان نامیرا می‌بینیم؛ در اسطوره‌های ایران باستان، اسفندیار و گیومرث / کیومرث (مرد نامیرا)، در اسطوره‌های عبری و عربی، حضرت خضر و در اسطوره‌های یونان باستان، آشیل (آخیلیوس).

این ابرمردان اگرچه همه برساخته‌ی ذهن آدمیان هستند، دست‌کم حامل آرزوهای دیرینه‌ی انسان برای عبور از حصار محدود زندگی و رسیدن به فراخنای جاودانگی بوده‌اند. انسان‌ها که از دیرباز در رسیدن به این آرزوهای دست‌نیافتنی، در عالم واقع کامیاب نبوده‌اند، به وجود چنین ابر مردهایی پر و بال بیش‌تری می‌دادند و با شیرین ساختن کام خویش از نام این بزرگان، بر نایره‌ی آتش اشتیاق به جاودانگی، آبی می‌ریختند و قدری از حسرت شکست از دیو مرگ، می‌کاستند. عارفان البته با تعمیم معنای جاودانگی و اطلاق آن به جاودانگی معنوی و در یادها زنده ماندن یا در آثار باقی ماندن، مردن قبل از مرگ، فناء فی الله و بقاء بالله و ...، راهی دیگر برای گریز از این سرنوشت ناگزیر یافتند.

برخی نیز از آن‌سو، بر آن شدند که اگر نمی‌توان در «مدت حیات» تغییری ایجاد کرد، دست‌کم نباید «لذت حیات» را از دست داد. اندیشیدن در زمینه‌ی آینده‌ی ناپیدا، گاه آدمی را از درک درست «اکنون»، غافل ساخته است تا بدان حد که گاه، نقد عمر را خرج جاودانگی می‌کند و تنها به آینده می‌اندیشد؛ زیرا: «نزدیک را نبیند چشمی که دورین است!» عاقلان اما به «چگونه زیستن» بیش‌تر اهمیت می‌دهند تا «چه قدر زیستن»

و به تعبیری که از این پس بیش تر خواهیم دید، اهتمام به «عرض حیات» را بر «طول حیات» رجحان می‌نهند.

میرزا محمدعلی صائب تبریزی که در میان سال‌های ۱۰۰۶ تا ۱۰۸۶ ه. ق. می‌زیسته، از شاعران مضمون‌یاب سبک هندی و از همان دسته متفکرانی است که در زمینه‌ی طول و عرض عمر، اندیشیده و دریافت‌های نغزی را به خوانندگان اشعارش تقدیم کرده است.

«صائب را می‌توان فرزانه و در زندگانی، مرد متعادلی خواند. با آن‌که صوفی نیست، تمایل محسوسی به مفاهیم عالی تصوف و عرفان دارد؛ ولی در این باب، شوریدگی مولانا یا شیفتگی بیدل در بیانات وی نیست. علاوه حساب او از مضمون‌تراشان شیوه‌ی هندی جدا می‌شود؛ زیرا غالب مضامین او بازتاب اندیشه و سایه‌ی تأملات روحی اوست. از مواردی که این تفاوت در آن دیده می‌شود و شأن او را بالا می‌برد، ابیات بی‌شماری است که درباره‌ی جهان هستی در دیوان وی پراکنده است و دریافت او را از زندگی، نشان می‌دهد:

هر که آمد در غم‌آباد جهان، چون گرد بساد روزگاری خاک خورد، آخر به خود پیچید و رفت
عمر چون سیل و دم دریا و ما خار و خسیم در رکاب سیل، خار و خس به دریا می‌رود»
(دشتی، ۱۳۵۵: ۲۰۳-۲۰۴)

در یک نگاه کلی به دیوان پرحجم اشعار او، می‌توان دریافت که مضمون «عمر» و مباحث مربوط به آن، از بن‌مایه (موتیو: *montiv*) های شعری و دغدغه‌ی ذهنی او بوده است. اگر این موضوع مکرر را از دیوان شعر صائب گرد آوریم، درمی‌یابیم که شاعر از زوایای مختلفی به این مضمون نگریسته است. برای نمونه، ابیات فراوانی می‌توان یافت که در آن‌ها صرفاً راز به دست آوردن عمر طولانی بیان شده و در ابیات بسیار دیگری، به موجبات کوتاهی عمر، پرداخته شده است. هم‌چنین صور خیال و تشبیهات متنوعی که میان مفهوم عمر با سایر پدیده‌ها پیوند برقرار می‌کند، نیز قضاوت‌های صائب درباره‌ی عمر جاودانی خضر نبی و...، بخش عمده اما پراکنده‌ای از این ابیات را به خود اختصاص می‌دهند.

مقاله‌ی پیش رو با این انگیزه به نگارش در آمده که به برخی از این ابیات پراکنده، نظمی ببخشد و با این امید که خواننده بتواند درباره‌ی موضوع «طول عمر»، دیدگاه

روشنی از میان اشعار فراوان، متفرق و مکرر، حاصل کند در پنج بخش بدین ترتیب، تنظیم یافته است:

۱. موجبات درازی عمر؛
۲. موجبات کوتاهی عمر؛
۳. هماندهای عمر؛
۴. عمر طولانی و عواقب آن؛
۵. مصائب خضر.

۲. موجبات درازی عمر

در دیوان صائب تبریزی، نکات بسیار ریز و درشتی را در پاسخ به این پرسش - که چگونه عمری طولانی بیابیم، می‌توان یافت. این پاسخ‌های پراکنده را شاید بتوان در ده بند (البته با بیان‌های مختلف) خلاصه کرد:

۲.۱. یاد خدا

نگاه اخلاق‌گرایانه‌ی شاعر، موجب شده که او تنها لحظه‌هایی از عمر را که در انس و یاد خدا سپری شده است، در حساب زندگی بیاورد؛ به عبارتی دیگر، راز معناداری زندگی را در همراهی با معبود و معشوق ازلی می‌جوید:

صائب! حساب زندگی خود نمی‌کنم از عمر، آن نفس که به یاد خدا نیام
(صائب، ۱۳۷۱: ۲۸۵۲)

کوتاه نگردد به گره رشته‌ی عمرش چون زلف، نهد هر که سری در قدم تو
(همان، ۳۱۸۵)

۲.۲. عشق‌ورزی

شاید بتوان گفت بیش‌ترین توصیه‌ی شاعرانه در دیوان صائب درباره‌ی عوامل ازدیاد عمر، بر مفهوم «عشق‌ورزی» تکیه دارد. این عشق، گاه در «زندگی با تازه‌رویان و پری‌رخان» مفهوم می‌یابد:

زندگی با تازه‌رویان، عمر می‌سازد دراز سرو را دارد جوان در بوستان استادگی
(همان، ۳۲۶۱)

نقد حیات خود را صرف پری‌رخان کن کز وصل آفتاب است عمر دوباره صبح
(همان، ۴۴۴)

پرده‌ی آب حیات است سیاهی، صائب! عمر جاوید از آن طره‌ی طرار طلب
(همان، ۱۱۳۱)

و اساسا مصاحبت یار همدل را، موجب دریافت عمر دوباره می‌داند:
زلیخا یافت عمر رفته را از صحبت یوسف ز سودای محبت هیچ کس مغبون نخواهد شد
(همان، ۱۴۹۳)

میوه فردوس می‌بخشد حیات جاودان ای دل بیمار! از آن سیب ذقن غافل مشو
(همان، ۳۱۵۶)
تمام عمر باشد روزش از روز دگر خوش‌تر شبی چون زلف هر کس سرگذارد در کنار او
(همان، ۳۱۵۶)

صائب بر آن است که بر خوان الوان عمر و هستی، اگر شور عشق نباشد، چیزی کم داریم:
شور عشق است نمک، مانده‌ی هستی را ای خوش آن عمر که در شغل محبت گذرد
(همان، ۱۶۱۵)

خواهند بهر خرج غم یار، نقد عمر عشاق، زندگانی اگر آرزو کنند
(همان، ۲۰۳۱)

و در یک کلام، کیفیت زندگی را به کیفیت عشق‌ورزی مربوط می‌داند و روزهای
سپری شده از عمر را که در آن عشقی نبوده است، تلف شده تلقی می‌کند:
در تمام عمر اگر یک روز عاشق بوده‌ای از حساب زندگی، روز شمار آسوده‌ای
(همان، ۳۲۴۱)

۲.۳. ترک تعلقات مادی

صائب در این زمینه، با نگرش کاملاً عرفانی، جاودانگی یا همان عمر باقی را وابسته به
زوال عمر فانی می‌بیند و از همان تمثیل معهود عرفا یعنی وصل شدن قطره به دریا،
بهره می‌جوید:

عمر باقی در زوال عمر فانی بسته است قطره چون واصل به دریا گشت، دریا می‌شود
(همان، ۱۳۱۴)

هم‌چنین با لطافتی شاعرانه، مفهوم حدیث «موتوا قبل ان تموتوا» را به مبحث ترک
تعلقات، مربوط می‌سازد:

کار جهان تمامی، هرگز نمی‌پذیرد پیش از تمامی عمر، خود را تمام گردان
(همان، ۱۳۱۴)

البته همین مضمون به شکل‌های دیگری نیز در ابیات صائب جلوه‌گری می‌کند. برای نمونه، آن‌گاه که از توانایی مالی و دارندگی سخن می‌گوید، آن را سبب طول عمر نمی‌شمارد؛ بلکه گاه آن را باعث قطع رشته‌ی عمر می‌داند؛ همان‌گونه که زه در کمانی که سخت‌تر و محکم‌تر است، احتمال پاره شدنش بیش‌تر از کمان سست است: خطر زه از کمان سخت بیش از سست می‌دارد دو بالا رشته عمر از توانایی نمی‌گردد (همان، ۱۴۰۳)

از سویی دیگر، ترک تعلق، هم‌سوست با ترک تکلف (مضمونی که به نقل از شیخ ابوسعید ابی‌الخیر در تعریف تصوف آمده است: التصوف ترک التکلف و اول تکلف، وجود خود توست! (محمدبن منور، ۱۳۶۷: ۲۹۶) و صائب با نگاهی عرفانی- اخلاقی به ساده زیستی، ترک تکلف را سبب سهولت و فزونی حیات می‌بیند و گرایش به تکلف را در جهت معکوس، موجب دشواری زندگی و حتی مرگ می‌داند:

هرکه صائب چون هوسناکان تکلف پیشه ساخت زندگی و مرگ را بر خویشن دشوار کرد (همان، ۱۱۶۱)

کارافزایان که دنبال تکلف رفته‌اند زندگی و مرگ را بر خویش مشکل کرده‌اند (همان، ۱۲۲۰)

۲.۴. داشتن تفکر مثبت

روشن‌گهران که خود روشنند و به دیگران روشنی هدیه می‌کنند، از نظر شاعر، مستحق عمر طولانی هستند:

عمر جاوید به روشن‌گهران می‌بخشند همچو خورشید به دیوار زبان مالیدن (همان، ۳۰۴۵)

رشته‌ی هستی به قدر فکر می‌گردد بلند صائب از تحصیل عمر جاودان غافل مشو (همان، ۳۱۵۳)

صائب داشتن تفکر مثبت را آن‌جا بسط می‌دهد که می‌گوید: آدمی باید به‌آن‌جا برسد که شادی خود را نه در ستیز با دشمن، که در شادکامی او ببیند؛ چنین انسانی که می‌تواند برای دوست و دشمن، شادکامی بخواهد، خود البته عمری کامیاب خواهد داشت:

دشمنان خویش را خوش وقت کردن سهل نیست کامیاب از عمر گردد هر که دشمن کام شد (همان، ۱۱۹۳)

۲.۵. توجه به عرض زندگی

نکته اساسی در دیدگاه صائب که هسته اصلی این مقاله نیز محسوب می‌شود؛ تاکید وی بر کیفیت حیات و مصالحه کردن به عرض زندگی به جای طول آن است:

از آب زندگی به شراب التفات کن از طول عمر، صلح به عرض حیات کن
(همان، ۳۰۹۴)

کیفیت است مطلب از عمر، نه درازی خضر و حیات جاوید، ما و می دو ساله
(همان، ۳۲۳۵)

از آب تلخ گردد، عرض حیات افزون گر طول عمر افزود از آب زندگی
(همان، ۳۴۱۱)

به هر روی، آنان که به کمیت و مدت زندگی بیش از کیفیت آن می‌اندیشند، در دیدگاه صائب به کرکسان یا زاغان می‌مانند که گرچه عمری دراز می‌یابند، سهمی به جز مردار از شکارگاه هستی ندارند:

ز زندگی چه به کرکس رسد بجز مردار چه لذت است ز عمر دراز، نادان را؟
(همان، ۳۱۱)

۲.۶. نیکو سخن گفتن

به گفته‌ی امیری فیروزکوهی: «همان‌گونه که بسیاری از آموزه‌های اخلاقی، نسبی است و ممکن است نسبت به افراد مختلف، یا زمان و مکان‌های گوناگون، تغییر کند (کما این‌که قُدا در مَثَل ضرب طفل یتیم را برای تأدیب، ممدوح می‌دانستند و برای تعذیب، مذموم می‌شمردند)، بسیاری از ابیات اخلاقی صائب نیز کاملاً نسبیند و بسته به فحوای مقام، معنا می‌یابند. بدین‌گونه است که سخن گفتن، گاه از دیدگاه شاعر، موجب ازدیاد عمر و گاه، سبب نقصان عمر می‌گردد. اساساً اگر به این نکته‌ی کلیدی در مباحث اخلاقی و از جمله ابیات اخلاقی صائب، توجه نشود، نوعی تهافت بین و تناقض‌گویی آشکار در این‌گونه آموزه‌ها، دیده می‌شود که خواننده‌ی ناآشنا را به ورطه‌ی قضاوت شتاب‌زده می‌کشاند.» (دریاگشت، ۱۳۷۱: ۵) از این روست که صائب، سخن گفتن سنجیده و بجا را همچون عمر جاودان، مُدّی از احسان خداوند می‌شمارد:

مشو به مرتبه‌ی پست از سخن قانع که طول عمر، به قدر بلندی سخن است
(صائب، ۱۳۶۴: ۸۴۹)

پیداست که شاعر، احساس خوش به دست آمده از تاثیرگذاری سخن عالی را، یافتن نوعی حیات موبد تلقی کرده است:

عمر آب زندگی، نقش بر آبی بیش نیست گر بقا داری طمع، جان تو و جان سخن
(همان، ۲۹۲۶)

هستی ده روز را عمر موبد می‌کند در اثر باشد ز آب زندگی افزون، سخن
(همان، ۲۹۲۷)

نیز در مواردی چند، «صهبای سخن» را همچون آب روح بخش خضر، جاودان ساز حیات می‌بیند (همان، ۲۹۲۸) و به مخاطب توصیه می‌کند که از «آب حیوان سخن»، بی‌بهره نگذرد:

مدّ کوتاهی است عمر جاودان ز احسان او خشک مگذر زینهار از آب حیوان سخن
(همان، ۲۹۲۶)

عمر جاوید است مدّی کوتاه از احسان او یادگاری از سخن بهتر ندارد آدمی
(همان، ۳۲۷۲)

بدیهی است که مقصود شاعر، مطلق سخن گفتن نیست و برای تاثیرگذاری مثبت آن، چندین شرط به آن ضمیمه می‌کند. پس به خود حق می‌دهد که گاه بر خلاف همه‌ی توصیه‌های بالا، خاموشی را موجب افزایش عمر بداند و در پناه خاموشی، حیات پرعافیتی را توقع داشته باشد.

اگرچه همین پیش‌فرض مقبول را نیز در جایی دیگر، به باد انتقاد می‌گیرد که:
چه حرف است این‌که خاموشی فزاید زندگانی را نَفَسِ دزدیدن من بر چراغ عمر صرصر شد
(همان، ۱۴۹۴)

۲.۷. مهربانی و احسان به دیگران

آن‌چه از نظر صائب، موجب دلخوشی و به تبع، دلگرمی به زندگی می‌شود، دستگیری و دلخوش ساختن دیگران با آستین همت بالا زدن است:

دستی بلند ساز که عمر دراز خضر مدی بود ز دفتر احسان صبح‌گاه
(همان، ۳۲۱۹)

عمر کوتاه می‌شود از دستگیری، پایدار در بساط زندگانی خضر از آن جاوید ماند
(همان، ۱۲۱۰)

البته این احسان و دستگیری، به حسب توانایی افراد تفاوت دارد؛ دلخوش ساختن دیگران، هرچند به اندازه‌ی لبخند زدنی نیز باشد، از نظر شاعر نتیجه‌ی لازم را در پی دارد:

یکی، هزار کند نقد زندگانی را به روی سوختگان، چون شرار خندیدن
پیداست که صائب تیریزی در قرن یازدهم هجری، به بسیاری از آموزه‌های نو
یافته‌ی روان‌شناسی امروز مبنی بر تاثیر مستقیم رضایت‌مندسازی دیگران بر رضایت
و آرامش روانی شخص، وقوف داشته است. (همان، ۳۰۷۱)

۸.۲. واقع‌بینی در زندگی

باور داشتن به این‌که نعمت‌های زودگذر دنیا، شایسته‌ی دلبستگی نیستند و این‌که در
زندگی هر خوشی در کنار نوعی ناخوشی می‌نشیند و هر بهاری، خزان‌ی دارد و... عین
واقع‌بینی است و این واقع‌نگری انسان را در تعیین مسیر آینده و انتخاب درست شیوه‌ی
زندگی (یعنی همان کیفیت عالی یا عرض زندگی در دیدگاه صائب) بهترین راهنما
تواند بود:

بهار زندگانی با خزان هم‌دوش می‌باشد گل این بوستان خمیازه‌ی آغوش می‌باشد
به تلخی تا نکرد از خواب شیرین، پشه بیدارم ندانستم که نیشی لازم هر نوش می‌باشد
(همان، ۱۵۱۱)

پس باید بپذیریم که اگر بنا بود ما نیز بتوانیم به عمر ابدی برسیم، پیش از ما آب
حیات، آرزوی اسکندرِ قدرتمند را بر آورده ساخته بود:
رتبه‌ی نومیدی از عمر ابد بالاتر است ورنه آب زندگی کام سکندر می‌دهد
(همان، ۱۳۳۷)

۹.۲. آزادگی

شاعر با مدد گرفتن از تمثیل سرو آزاده و نخل پر بار، به این نتیجه می‌رسد که روزی کم
داشتن و سبکبار بودن با یافتن عمر دراز ملازمه دارند، از این روست که درخت سرو،
در طول حیات بلند خود، زندگی و مرگ چندین درخت پر ثمر همچون نخل پر خرما
را به یاد دارد:

عمر کوتاه را کند آزادگی، صائب! دراز سرو پا بر جا ز فیض دامن بر چیده، ماند
(همان، ۱۲۱۱)

دارد به یاد سرو، دو صد نخل میوه دار
عمر دراز لازمه روزی کم است
(همان، غزل ۱۹۱۴)

قسمت آزادگان از عمر باشد، بیش‌تر
سرو بی بر، صد درخت پر ثمر دارد به یاد
(همان، غزل ۲۳۲۱)

۲. ۱۰. خلاقیت و تولید اثر

آفریدن اثری که بعدها نام و یاد خالق آن را بر زبان‌ها زنده نگه‌دارد، از نظر شاعر، اگر خوش‌تر و پایدارتر از عمر جاودان نباشد، به همان میزان ارزش دارد:

اثرگذار، اگر عمر جاودان خواهی
که زندگانی هرکس به قدر آثار است
(همان، ۸۲۷)

به کیمیای اثر می‌توان در این عالم
دو روزه هستی خود، عمر جاودان کردن
(همان، ۳۰۶۷)

دراز کن به اثر، عمر خویش را صائب
که هست مرگ دگر، در زمانه، بی‌اثری
(همان، ۳۳۴۶)

و در جای دیگر، با بهره‌گیری از داستان اسکندر و قناعت ورزیدن و مصالحه کردن او به «آیین‌های سکندر» به جای آب حیات تصمیم به عمل نیک و به جای نهادن اثر خیر را معادل همان آب حیات، معرفی می‌کند:

چون سکندر، خانه‌ی عمر از اثر، آباد کن
این بنای سست پی را آهنین بنیاد کن
(همان، ۲۹۴۵)

ز عمر، اثر خیر پایدارتر است
ز آب، صلح به آیینه، چون سکندر کن
(همان، ۳۰۷۷)

از عمر جاودان، اثر خیر خوش‌تر است
با آبگینه، صلح ز آب حیات کن
(همان، ۳۰۹۴)

در پایان این بخش از مقاله که در آن، موجبات درازی عمر را از دید صائب، بررسی‌دیم، یادآوری بخش پایانی حماسه‌ی گیلگمیش نیز بی‌مناسبت نیست که در این اسطوره‌ی کهن نیز گیلگمیش پس از شکست در به دست آوردن گیاه شفابخش، در

می‌یابد که «نام نیک و اثر بازمانده از انسان، همان زندگی جاویدی است که جادوگران از آن سخن گفته‌اند و...». (مقصودی، ۱۳۷۸: ۸)

۳. موجبات کوتاهی عمر

عواملی که می‌توانند سبب‌ساز کاهش عمر باشند، از منظر صائب تبریزی، بسی بیش از موجبات افزایش عمرند. البته هیچ‌گونه حصر و انحصاری در برشمردن این عوامل، حتی از دیدگاه صائب، وجود ندارد و به راحتی می‌توان پس از اندکی تجزیه و تحلیل این عوامل، آن‌ها را در یکدیگر ادغام و یا از یکدیگر تفکیک کرد. در این‌جا صرفاً به دلیل قرابت مضمونی برخی اشعار و نیز به انگیزه‌ی نظم بخشیدن به مضمون‌یابی‌های پراکنده‌ی شاعر از مفهوم کوتاهی عمر، عوامل یاد شده را در دوازده بند، عرضه می‌کنیم:

۳.۱. زندگی خالی از عشق

در کوه طور آن‌گاه که خداوند از پس درختی با موسی سخن گفت، آن‌چه موسی دید این بود که از این درخت، آتش بر زمین می‌ریزد «... من الشجر الاخضر، ناراً...» (یس/۸۰)، گویی که آن درخت نیز با بهره‌ای که از عشق الهی یافته، به شراره‌ی آتش اشتیاق دچار آمده است. صائب با مدد جستن از این داستان، معتقد است که اگر آدمی دچار بی‌عشقی شود، بهار زندگیش زود به پایان می‌رسد و درخت عمرش، خشک و نزار می‌شود؛ درختی که می‌توانست با پذیرش عشقی تا ابد شعله‌ور باشد:

ز بی‌عشقی بهار زندگی دامن کشید از من و گرنه همچون نخل طور، آتش می‌چکد از من
(صائب، ۱۳۶۴: ۳۰۲۷)

عمر دوباره یافت زلیخا ز ماه مصر اوقات به که صرف عزیزان کند کسی
(همان، ۶۹۳۹)

به هر روی، آن‌چه از نظر شاعر، برگ اقامت را پا در رکاب می‌کند، خزان بی‌برگ و باری حاصل از فقدان عشق و مهرورزی است. (همان، ۱۱۶۹)

۳.۲. فکرهای پوچ و پریشانی احوال

کسی که عمرش در پریشان‌حالی و سرگشتگی (همچون برگ‌های سنبل) سپری شود، تنها باد خزان است که می‌تواند جمعیت متفرق او را گرد آورد؛ یعنی این باد نیستی است که هستی او را رقم می‌زند:

می‌شود باد خزان، شیرازه‌ی جمعیتش عمر هرکس در پریشانی چو سنبل بگذرد
(همان، ۱۱۵۳)

زیر گردون عمر ما بگذشت در سرگشتگی موج لنگر در دل گرداب نتوانست کرد
(همان، ۱۱۵۶)

عمر شیرازه‌ی گل‌های چمن ده روز است خرم آن گل که پریشان نشود دفتر او
(همان، ۳۱۶۱)

تمام عمر تو در فکرهای پوچ گذشت نشد محیط تو صافی از این حباب، دریغ
(همان، ۲۴۸۲)

۳.۳. غرور و غفلت

انسان بی‌بصیرت که در خواب غفلت به سر می‌برد، همچون سیلاب سنگینی است که از سر سنگینی با شتاب حرکت می‌کند، ولی بزودی فرو می‌نشیند و از تحرک باز می‌ماند:

شود از خواب غفلت عمر، کوتاه بی‌بصیرت را که سیلاب از گران‌سنگی سبک‌رفتار می‌باشد
(همان، ۱۵۱۰)

تا به کی در خواب سنگین روزگارم بگذرد زندگی در سنگ خارا چون شرارم بگذرد
(همان، ۱۱۵۴)

پیداست که شرار در میان سنگ خارا به تنگی و سختی و نیز به سرعت جهش، عرض وجود می‌کند. در جای دیگر نیز شاعر با استفاده از تضاد سبکی حرکت عمر و سنگینی خواب غافلان، می‌گوید؛ آن‌چه می‌توانست موجب آگاهی و بیداری ما باشد (کما این که برای بسیار از عاقلان چنین بوده)، سبب رکود و توقف ما شده است:
از سبک جولانی عمر است خواب ما گران بادبان دیگران را لنگر ما کرده‌اند
(همان، ۱۲۱۸)

۳.۴. هواپرستی و هرزه‌گرایی

شتاب عمر هواپرستان به شتاب باد می‌ماند (با باد هم‌عنان است) و این سرگرمی‌های زودگذر، همچون شعله‌های حاصل از خس و خاشاک، به سرعت سپری می‌شوند:
جان هواپرستان با باد هم‌عنان است باشد حباب، کم‌عمر در آب زندگانی
(همان، ۳۴۱۱)

عمر سرگرمی ارباب هوس، کوتاه است رسته‌ی زندگی شعله‌ی خس، کوتاه است
(همان، ۷۵۳)

در جای دیگر، شادمانی توأم با عشرت‌طلبی را به زندگی گل تشبیه می‌کند که افزون
بر عمر کوتاه، حاصلش از شادمانی موقت بهاری، گریه‌ای تلخ، بیش نیست:
گریه‌ی تلخ است چون گل، حاصلش از زندگی عمر خود هرکس که صرف شادمانی کرده است
(همان، ۵۷۵)

مکن عمر گرامی صرف عشرت همچو بی دردان که اشک و آه، صائب آب و تاب زندگی باشد
(همان، ۱۵۰۷)
می‌کنم صائب قضا، گر عمر کوتاهی نکرد آن‌چه فوت از زندگی در شادمانی شد زمن
(همان، ۲۹۶۴)

صائب در بسیاری موارد از ترکیب‌هایی چون «هرزه خندیدن»، «خنده‌ی بی‌جا»
«خنده‌ی همچون شرر» و... بهره می‌گیرد تا بنمایاند که چنین شادمانی‌هایی همچون تیغ،
رشته‌ی عمر را پاره می‌کنند:

مخند هرزه که از عمر صبح، روشن شد که تیغ رشته‌ی عمرست، هرزه خندیدن
(همان، ۳۲۴۵)

می‌رود بر باد عمر از خنده‌ی بی‌جا چو گل غنچه گردم نکهت خود را کنم جمع‌آوری
(همان، ۳۲۴۵)

صبح، جان بر سر یک‌چند دم سرد گذشت عمر کوتاه کند همچو شرر خندیدن
(همان، ۳۰۴۸)

۳.۵. طمع و حرص

در نگرش ادبی شاعران به جهان، شمع می‌تواند موجودی جاندار تلقی شود که با صفت
درازدستی و پرحرفی، موجب کوتاهی عمر خود شود:

طومار زندگی ز طمع می‌شود تمام کوتاه، عمر شمع ز دست دراز شد
(همان، ۱۹۷۴)

مکن از حرص بر خود زندگی را تلخ چون موران بکش سر در گریبان، غوطه در بحر شکر می‌زن
(همان، ۳۰۲۳)

نباید فراموش کرد که وقتی انسان به سبب طمع و یا مکر، دسیسه‌ای برای حریف
می‌چیند، از نفرین دیگران برای کوتاهی عمر، در امان نخواهد ماند:

ز آستان تو کرد آن که پای ما کوتاه به تیغ، رشته‌ی عمرش کند قضا کوتاه
(همان، ۳۲۱۰)

۳.۶. ناسنجیده سخن گفتن

همان‌گونه که در بخش پیشین مقاله آمد، صائب توجهی ویژه به تاثیر سخن در روندِ عمر آدمی دارد. افزون بر ابیات بسیاری که در آن‌ها سخن گفتن سنجیده و بجا، چونان عمر جاودان، مدّی از احسان خدا شمره شد، بیت‌های فراوانی نیز می‌توان یافت که در آن‌ها با تشبیه انسان به شمع و یادآوری این‌که زبانه‌های شمع، عمر او را تباه خواهد کرد، انسان را به خموشی دعوت می‌کند:

زندگی خواهی، خموشی پیشه‌ی خود کن که شمع عمر خود را از زبان آتشین کم می‌کند
(همان، ۱۲۵۴)

در بلندی عمر من چو شمع کوتاهی نداشت زندگی، کوزه از آتش زبانی شد مرا
(همان، ۶۹)

و در جایی، بهترین راه به دست گرفتن عنان توسن عمر را، پرهیز از کثرت سخن می‌داند: از سخن بسیار گفتن می‌شود کوتاه، حیات توسن عمر سبک‌رو را عنان باید گرفت
(همان، ۶۹۰)

عمر را بسیاری گفتار، کوتاه می‌کند چون سبک‌مغزان مده از کف عنان زندگی
(همان، ۳۲۶۷)

هم‌چنین با بهره گرفتن از وضعیت فیزیکی قلم و کوتاه شدنش به دلیل نوشتن حروف بسیار، این اسلوب معادله را می‌سازد:

از پریشان‌سخنی، عمر قلم شد کوتاه زندگی در سر گفتار نمی‌باید کرد
(همان ۱۶۲۲)

عرض مطلب می‌کند کوتاه طول عمر را حفظ آبرو، حیات جاودانی شد مرا
(همان، ۷۰)

۳.۷. تاسف بر کارهای نکرده

سرانگشت گزیدن و تاسف فرصت‌های ازدست‌رفته را خوردن، چون موربانه، اندرون آدمی را فرومی‌خورد. در نتیجه، چنین انسانی به جای آن‌که شمع محفل بزم و آرامش باشد، شمع محفل افسوس می‌شود:

فریاد که چون شمع در این محفل افسوس عمرم به سر آمد به سر انگشت گزیدن
(همان، ۳۱۱۹)

وای بر آنکس که با عمر سبک‌رو، همچو باد دانه‌ی خود را جدا از گاه نتوانست کرد
(همان، ۱۱۵۹)

۳. ۸. اسیر حوادث زودگذر زندگی شدن

از نظر شاعر، آنکس که زندگانی خود را صرف لذت‌ها و فرصت‌های زودگذر می‌کند، در بساط زندگیش جز اشک تلخ نخواهد ماند. جهان برای چنین کسی، ماتم‌سرا خواهد شد و دیگر خنده‌ی شادی نخواهد داشت، چراکه او نیز همچون گل، عمر خود را صرف یک خمیازه کرده است؛ خمیازه‌ای که در ذهن و زبان صائب، حکایت از بازشدن و شکفتن (جلوه‌گری کردن یا به جلوه‌گری دیگران پاسخ دادن) دارد و گاه کنایه از مشتاقی و آرزومند بودن و حسرت خوردن است. (گلچین معانی، ۱۳۷۳: ۳۴۳)

اشک تلخی در بساطش ماند از برگ حیات هرکه چون گل، زندگانی صرف آب و رنگ کرد
(صائب، ۱۳۶۴: ۱۱۶۷)

خنده‌ی شادی چه می‌جویی درین ماتم‌سرا گل، تمام عمر خود را صرف یک خمیازه کرد
(همان، ۱۱۷۱)

شاعر، لذت خورد و خواب را نیز مقطعی و موقتی می‌داند و عمری را که آدمی در راه به دست آوردن مقدمات آن، صرف می‌کند، از کف‌رفته و مخالف با آن منظوری می‌داند که خداوند برای او رقم زده بود:

مجو لذت ز خورد و خواب صائب در کهن‌سالی که در پایان عمر از زندگی، لذت نمی‌ماند
(همان، ۱۵۳۵)

جمع زاد آخرت از زندگی منظور بود عمر ما بی‌حاصلان در فکر آب و نان گذشت
(همان، ۶۷۵)

۳. ۹. تنها به رضای مخلوق اندیشیدن

از دیگر آموزه‌های اخلاقی صائب درباره‌ی کوتاهی عمر یا به هدر دادن آن که توصیه‌ای کاملاً نسبی و مقطعی می‌تواند باشد، توصیه‌ی او به پرهیز از مصروف داشتن توان و عمر در راه به دست آوردن رضای خلق (آن‌هم به شکلی مطلق و به عنوان هدفی نهایی و نه در مسیر رضایت حق) است. گرچه اساساً می‌توان درباره‌ی تحقق بیرونی این قصد

یعنی راضی نگاه داشتن مردم، تشکیک کرد، به هر روی، صائب چنین رویه‌ای را ریختن آب زندگی در شوره‌زار، تلقی کرده است:
در شوره‌زار، ریختن آب زندگی است از عمر آن‌چه صرف کنی در رضای خلق
(همان، ۲۵۰۳)

۳. ۱۰. تمنای محال و طول امل

آنان که تار و پود زندگی خود را از رشته‌ی آمال، ساخته و بافته‌اند، از نظر شاعر به کسانی می‌مانند که برگ‌های کتاب عمرشان آن‌قدر اندک و کم‌رمق است که دیگر شیرازه‌گیر نیست. صائب در ده‌ها بیت با استفاده از تمثیل شیرازه‌ی کتاب، می‌گوید این‌گونه افراد، کتاب عمرشان شیرازه دارد؛ اما دیگر خود برگ و باری ندارند و یا در جایی می‌گویند:

عمر من شد صرف، صائب! در تمنای محال تار و پود هستی من رشته‌ی آمال بود
(همان، ۱۲۸۴)

حیف از این عمر گران‌مایه که از بی‌خبری صرف طول امل و عرض تمنا کردم
(همان، ۲۷۲۲)

طول امل چه رشته که بر هم نتافته است شیرازه‌گیر نیست دریغا کتاب عمر
(همان، ۲۲۸۷)

خاطر جمع مرا پیری پریشان حال کرد تار و پود هستیم را رشته‌ی آمال کرد
(همان، ۱۱۶۷)

و در جایی دیگر، باز با بهره‌گیری از مضمون شیرازه‌ی کتاب، می‌گوید: انسانی که شیرازه‌ی کتاب هستی خود را از طول امل، فراهم آورده، شیرازه‌ای بسیار سست برگزیده و لاجرم، اوراق عمر او همچون برگ‌های خزان، فروخواهد ریخت:

تا تو شیرازه‌اش از طول امل می‌سازی دفتر عمر چو اوراق خزان ریخته است
(همان، ۷۵۶)

نیست جز طول امل در کف مرا از عمر، هیچ از کتاب من همین شیرازه بر جا مانده است
(همان، ۵۸۱)

شاعر با دیدن صحنه‌ی تنیدن تار و ریسمان بازی عنکبوت و سرخوشیش به خانه‌ای که از این تارها، ساخته است (و تداعی «انْ أوهنَ البیوتُ لَبیتُ العنکبوت» (عنکبوت/۴۱)

کسانی را به یاد می‌آورد که خانه‌ی عمر خویش را با رشته‌ی آرزوهای دور و دراز، سست بنیاد کرده‌اند:

فغان که عمر گرامی مرا ز طول امل
چو عنکبوت سر آمد به ریسمان بازی
(همان، ۳۳۴۸)

چنین انسان‌های متوهمی، گمان دارند که می‌توانند شیرازه‌ی کتاب صبح را با رشته‌هایی از تار نفس خویش، محکم سازند:

نکند طول امل چاره کوتاهی عمر
نشود تار نفس، رشته‌ی شیرازه‌ی صبح
(همان، ۱۱۲۲)

در جایی نیز شاعر آرزو می‌کند که ای کاش آرزوها به حساب عمر ما گذاشته می‌شد و عمر آدمی بر اساس مقدار آرزوهای او رقم می‌خورد:

داغم ز عمر کوتاه و رعنائی امل
می‌بود کاش طول امل در حساب عمر
(همان، ۲۲۸۷)

۳.۱۱. عدم مدارا با دیگران

همان‌گونه که در روایات اسلامی نیز تاکید شده، یکی از علایم بهره‌وری انسان از عقل، نحوه‌ی مدارا کردنش با دیگر مردمان و به تعبیر موجود در حدیث (آمدی، ۱۳۶۶، ج ۴: ۱۳۹) مداراه الناس است. به همان میزان که مدارای با دیگران، به آدمی آرامش و طمانینه می‌بخشد، عدم مدارا پیامدی جز تنها ماندن و عمری را به وحشت سپری کردن ندارد و پیداست که چنین زندگی‌ای، مستدام نخواهد بود و اگر باشد، لذت و آرامشی ندارد:

صائب! تمام عمر به زندان وحشتند
جمعی که زندگی به مدارا نمی‌کنند
(همان، ۲۰۳۵)

۳.۱۲. ترس و لرز

اضطراب و دلهره و هر آنچه موجب ترس و لرز درونی و روانی انسان شود، به فرسودگی روان و کاستن از مدت و راحت جان می‌انجامد. صائب نیز با وام‌گیری از مضمون لرزش شعله‌های شمع و در نتیجه، فرو کاستن از عمر شمع، به کسانی که بر

حیات خویش می‌لرزند، نهیب می‌زند که این لرزیدن‌ها، آن‌ها را به عاقبت شمع دچار نسازد:

سبک‌سر بر حیات خویش می‌لرزد، نمی‌داند که سازد زود عمر شمع را کوتاه، لرزیدن (همان، ۳۰۱۵)

ز غفلت بر حیات خویش می‌لرزی، ازین غافل که گردد زندگانی شمع را کوتاه، ز لرزیدن (همان، ۳۰۱۵)

۴. همانندی‌های عمر

از میدان‌هایی که ذهن جَوّال و مضمون ساز صائب، با چیرگی تمام، یگانه‌سازی کرده است عرصه‌ی تشبیه معقولات به محسوسات است. این شگرد ادبی که گاه، جنبه‌ی تمثیل می‌یابد و گاه، در قالب اسلوب معادله می‌نشیند، درباره‌ی عمر و مدت حیات نیز به نیکی به استخدام گرفته شده است. در دیوان غزلیات صائب می‌توان ده‌ها مشابهه برای مفهوم عمر یافت که برخی از آن‌ها از بسامد بالاتری برخوردارند. در این جا تنها به ده مورد از این گونه تشبیهات صریح یا مضمّر که کاربرد بیش‌تری داشته‌اند، می‌پردازیم:

۴.۱. حباب

در نظر واکردنی طی می‌شود عمر حباب تکیه، ای بی‌مغز! بر عمر سبک‌جولان مکن (همان، ۲۹۵۴)

رفت بر باد فنا در یک نفس، عمر حباب این سزای آن‌که از دریا کند پهلو تهی (همان، ۳۲۸۴)

جان هواپرستان، با باد هم‌عنان است باشد حباب، کم‌عمر در آب زندگانی (همان، ۳۴۱۱)

چه‌طرف از زندگی بندد حباب ما در آن دریا که از هر موجه‌ای پا در رکاب زندگی باشد (همان، ۱۵۰۷)

۴.۲. زلف

از خدا می‌طلبم عمر درازی چون زلف که به تفصیل نظر بر خط و خال تو کنم (همان، ۲۷۳۸)

۴.۳. پر تیر

فروغ زندگانی برق شمشیر است پنداری نفس، عمر سبکرو را پر تیر است پنداری (همان، ۳۲۹۴)

۴.۴. سیل

در پیروی از حیات، اقامت طمع مدار سیل است عمر و قامت خم گشته چون پل است
سبک سیری شود سیلاب را در سنگلاخ افزون گران خوابی عنان زندگانی را نمی گیرد
(همان، ۱۴۵۳)

۴.۵. کتاب

داشت از دندان مرا شیرازه، اوراق حیات ریخت تا دندان، کتاب عمر بی شیرازه شد
جز پشیمانی ندارد حاصلی عمر دراز آه افسوسی است هر سطر از کتاب زندگی
(همان، ۳۲۶۴)

۳.۶. گل

نقد حیات در گره غنچه بسته است عمر گل شکفته به شبنم برابر است
(همان، ۹۲۸)

۳.۷. شمع

به جان رسید دل روشنم ز بخت سیاه کند درازی شب، عمر شمع را کوتاه
(همان، ۳۲۰۹)

۳.۸. شهاب

آه کز آتش عنانی مدّ عمرم چون شهاب تا نفس را راست کردم چیده و بر چیده شد
(همان، ۱۱۹۵)

۴.۹. اسب چوگانی

قد چو خم شد، زود می آید به سر دوران عمر وسعت میدان چه با این اسب چوگانی کند
(همان، ۱۲۶۴)

۳.۱۰. فلاخن

مگذران در خواب غفلت زندگانی را که عمر چون فلاخن از گران جانی سبک جولان کند
(همان، ۱۳۰۴)

۵. عمر طولانی و عواقب آن

داشتن عمر طولانی، عوارض و عواقبی نیز دارد که تحمل آن، گاه لذت چنان عمری را
مخدوش می سازد. نخستین پیامد عمر دراز، نکته‌ای است که طبع لطیف شاعر، پروای
پذیرش آن را ندارد و آن ممتی است که مدام باید بر گردن تحمل کند؛ این که تو عمر
دراز طلب کرده‌ای و تقدیر این طلب را اجابت کرده است:

مرگ بی‌منت، گواراتر ز آب زندگی است زینهار از آب حیوان، عمر جاویدان منخواه
(همان، ۳۱۹۱)

انسانی که عمری طولانی دارد، لزوماً به این معنا نیست که عمری دراز به خوشی سپری می‌کند؛ بلکه ممکن است بخش‌هایی از عمر، به دراز بکشد که جزو رگه‌های تلخ زندگی بوده باشد. اتفاقاً آنان که عمری دراز می‌یابند، ظاهراً برهه‌ی جوانی طولانی را به یاد ندارند و پیری دیرینه سالی را سپری کرده‌اند:

نباشد دفتر ایام را چون من کهنسالی اگر شب‌های هجران در حساب زندگی باشد
(همان، ۱۵۰۷)

کم تلخی‌ای ز عمر کشیدی درین دو روز؟ صائب! تلاش زندگی پایدار چیست؟
و در جای دیگر می‌گوید:

به جان رسید دل روشنم ز بخت سیاه کند درازی شب، عمر شمع را کوتاه
(همان، ۳۲۰۹)

و شاعر که ظاهراً خود نیز از عوارض پیری طولانی، بی‌بهره نبوده است، می‌داند که پیران چه رنجی می‌برند وقتی نگاه سنگین مردمی را که از تشییع جنازه‌ی جوانی بازمی‌گردند، باید تحمل کنند؛ نگاه‌هایی که گاه پیران را شرمگین می‌سازد و ایشان را وامی‌دارد که از چشم مردم نپنهان شوند:

نمی‌کنم هوس طول عمر تا شد خضر ز شرم زندگی از چشم مردمان پنهان
(همان، ۳۶۰۳)

و نیز این‌که پیر دراز عمر، باید هر روز در عزای عزیزی ماتم گیرد و زندگی بدون یاران و وابستگان را به انتظار بنشیند:

می‌کند داغ عزیزان زندگی را ناگوار آه افسوسی است مد عمر بی‌پایان خضر
بهار عمر، ملاقات دوستداران است چه حظ کند خضر از عمر جاودان تنها
(همان، ۳۲۷)

حیات جاودان بی‌دوستان، مرگی است پابرجا به تنهایی مخور چون خضر آب زندگانی را
(همان، ۲۲۲)

صائب گاه به تعریض، داشتن عمری طولانی را با بی‌ثمر بودن، ملازم پنداشته و با مقایسه‌ی نخل پر ثمر و نخل بی‌بر، چنین نتیجه می‌گیرد:

عمر دراز قسمت بی حاصلان شود صدسال سرو در چمن از بی بری به جاست
(همان، ۱۸۵۸)

و البته باز باید یادآور شوم که این عوارض و عواقب، بسی بیش از موارد یاد شده است، و شواهد ذکر شده نیز بسیار افزون تر از این نمونه‌ها تواند بود: در همین بخش و در پایان مبحث عواقب عمر طولانی از دیدگاه صائب، باید مواردی را نیز افزود که شاعر از طول عمر خود یا دیگران، لب به شکایت بازمی‌کند؛ نمونه را:

ما به این ده‌روزه عمر از زندگی سیر آمدیم خضر چون تن داد، حیرانم به عمر جاودان
(همان، ۲۸۹۵)

در کنار خاک، عمر ما به خون خوردن گذشت مادر بی مهر، خون را شیر نتوانست کرد
(همان، ۱۱۵۷)

فریاد که چون شمع درین محفل افسوس عمرم به سر آمد به سرانگشت گزیدن
(همان، ۳۱۱۹)

خنده شادی چه می‌جویی درین ماتم‌سرا گل تمامی عمر خود را صرف یک‌خمیازه کرد
(همان، ۱۱۷۱)

۶. مصائب خضر

شاید یکی از پرمضمون‌ترین شخصیت‌های اساطیری نزد صائب تبریزی، شخصیت خضر نبی(ع) باشد که از وجوه گوناگون و به ویژه حیات ابدی و عمر جاویدش، به وی نگریسته شده است. اگر تمام ابیاتی را که واژه‌ی «خضر» و ملازماتش در آن‌ها به کار رفته، گرد آوریم، درمی‌یابیم که در بیش تر آن‌ها با صرف نظر از سوژه‌ی هدایت‌گری و راهنمونی، لحنی از طعنه، شکایت یا تاسفی شنیده می‌شود و بن‌مایه‌ی اکثر آن‌ها این است که خضر «زندانی عمر ابد» است:

من شدم دلگیر صائب زین حیات پنج روز خضر چون آورد تا امروز تاب زندگی!
(همان، ۳۲۶۴)

بر خضر زندگانی جاوید تلخ ساخت عمر دوباره‌ای که به من زان دو لب رسید
(همان، ۲۰۷۵)

گر به این‌عنوان شود اوضاع دنیا ناگوار خضر بیزار از حیات جاودان خواهد شدن
(همان، ۲۹۳۳)

سبزه زیر سنگ نتوانست قامت راست کرد چیست حال خضر یارب زیر بار زندگی
(همان، ۳۲۶۶)

تصور این‌که خضر با آن عمر طولانی و پنهان بودن، باید تنها زندگی کند و این‌که او در خوردن آب زندگی، یگه‌خوری داشته، از مضامینی است که صائب به راحتی از سر آن نگذشته است:

سبز نتواند شد از خجلت میان مردمان هرکه آب زندگی چون خضر تنها می‌خورد
(همان، ۱۱۷۹)

بی‌رفیقان آب خوردن می‌دهد خجلت ثمر خضر را از دیده‌ها، شرمندگی پوشیده است
(همان، ۵۹۲)

به ویژه آن‌که در اساطیر آورده‌اند: خضر راهنمای اسکندر برای دست یابی به آب حیات بوده است. اما تنها خود توانست در آن چشمه غوطه زند و سبز شود (اورشیدی، ۱۳۷۱: ۲۶۲)، و این دست‌مایه‌ی مناسبی شده است تا صائب، برخی آموزه‌های اخلاقی خود را تعمیم دهد:

خضر آب زندگی به سکندر نمی‌دهد در طبع روزگار مروّت نمانده است
(همان، ۹۷۴)

چشم دل‌سوزی مدار از هم‌رهان رو سیاه کز سکندر، خضر می‌نوشد نهانی آب را
(همان، ۱۲)

در جایی نیز با توجه به همه‌ی ملازماتی که برای عمر دراز و آب حیات، ذکر شد، چنین آبی را دیگر نه تنها منتهای آرزوی آدمی نمی‌داند که با لحنی گزنده و چونان کسی که از زهرآب می‌گریزد، بیم آن دارد که مبادا در پیاله‌ای که از دست خضر می‌گیرد، به جای شراب (نقد زندگی)، آب حیات باشد!

به احتیاط ز دست خضر پیاله بگیر مباد آب حیانت دهد به جای شراب
(همان، ۴۴۹)

در پایان این بخش، یادآوری تأمل‌برانگیز شاعر را نقل می‌کنیم که مخاطبان خود را با واقع‌گرایی تمام، از آرزوی داشتن چنان عمرهایی برحذر می‌دارد و به درک نقد وقت، دعوت می‌کند:

حرفی است اینکه خضر به آب بقا رسید زین چرخ دل‌سیه، دم آبی ندید کس
(همان، ۲۳۴۴)

خضر و سیر ظلمت و آب حیات افسانه است تازه شد هرکس شراب کهنه در مهتاب زد
(همان، ۱۱۸۳)

۷. نتیجه گیری

مضمون پردازی و تنوع موضوعاتی که صائب تبریزی بدان‌ها پرداخته، آن اندازه گسترده است که معمولاً خواننده را به شگفتی وامی‌دارد. برای پرهیز از این پندار که مبادا شاعر به تشّت گفتار و پراکنده‌سرایی گرفتار آمده باشد، بهتر است که در دیوان او به جست و جوی موضوعی خاص یا یکی از بن‌مایه‌های فکری شاعر باشیم تا بهتر بتوانیم تسلط شاعر را در تبیین و پردازش آن موضوع که معمولاً با بهره‌گیری از انواع صور بیانی و تلمیحات و اسطوره‌های ایرانی - اسلامی توأم بوده است، دریابیم.

در زمینه‌ی موضوع واکاوی شده در این مقاله، یعنی «طول عمر»، پس از گردآوری و بررسی ابیاتی که به نحوی با موضوع پیوند دارند، می‌توان چنین نتیجه گرفت که شاعر هرگاه به مضمون زندگی، هستی و عمر آدمی پرداخته، از تذکار این نکته غفلت نورزیده است که باید به فکر عرض زندگی بود و نه طول آن. از این رو، شاعر با این‌که بیش‌تر بر کیفیت حیات تأکید می‌ورزد، عواملی چند را موجب ازدیاد عمر و مواردی را نیز سبب کاهش زود هنگام عمر آدمی برمی‌شمارد. از مهم‌ترین عوامل طول عمر از نظر صائب می‌توان: یاد خدا، عشق‌ورزی، ترک تعلقات مادی و ساده‌زیستی، تفکر مثبت، توجه به کیفیت مطلوب زندگی، خموشی، نیکو سخن گفتن، مهربانی و احسان با دیگران، آزادگی و داشتن روحیه‌ی خلاقیت را، در میان اشعارش به وفور مشاهده کرد. پاره‌ای از اسباب کاهش عمر نیز از دیدگاه صائب، عبارتند از: فکرها‌ی پوچ و پریشان، سرگشتگی حاصل از بی‌هدفی، غرور و غفلت، هواپرستی و هرزه‌گرایی، طمع و حرص، ناسنجیده گفتن، تاسف بر کارهای نکرده، اسیر حوادث زودگذر زندگی شدن، تنها به رضای مخلوق اندیشیدن، تمنای محال و طول امل، عدم مدارا با دیگران، ترس و لرز و زندگی خالی از عشق. صائب در صنعت همانندسازی مفاهیم ذهنی به مشهودات حسی، با استادی تمام، سرعت و مدت عمر را به مصادیقی چون حباب، تیر، شمع، طره و زلف، فلاخن، سیل، گل، شبنم و شهاب، تشبیه کرده است.

در مجموع، می‌توان چنین گفت که صائب، عواقب ناگوار طولانی شدن عمر را بسی بیش‌تر از مشکلات یک عمر معمولی می‌داند و از آن‌جا که خود نیز عمری نسبتاً طولانی داشته، تجربه خود را از دوران کهن‌سالی درازمدت، به تلخی در سروده‌های بخش پایانی عمر، بیان کرده است. صائب همچنین با تلمیح به زندگانی نوح و خضر نبی(ع)، با نگاهی انتقادی به طول عمر آنان، مصائب و پیامدهای این زندگی طولانی یا

جاویدان را گوشزد کرده است تا آن‌جا که مثلاً خضر را بیش از این‌که ملازم با مفهوم هدایت و راهنمایی گم‌گشتگان بداند، شخصیتی سزاوار طعنه و شکایت و یا شایسته‌ی تاسف و دلسوزی می‌یابد که زیر بار سنگین زندگی، به تنهایی و بی‌هیچ حظی، زندانی عمر ابد است.

فهرست منابع

- آمدی، عبدالواحد بن محمد. (۱۳۶۶). *غررالحکم و دررالکلم*. تصحیح و تعلیق محدث ارموی، تهران: دانشگاه تهران.
- اورشیدی، جهانگیر. (۱۳۷۱). *دانشنامه‌ی مزدیسنا*. تهران: مرکز.
- دریاگشت، محمدرسول. (۱۳۷۱). *صائب و سبک هنای در گستره‌ی تحقیقات ادبی*. تهران: قطره.
- دشتی، علی. (۱۳۵۵). *نگاهی به صائب*. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- شریفی، محمد. (۱۳۸۸). *فرهنگ ادبیات فارسی*. تهران: معین.
- شمسیا، سیروس. (۱۳۷۷). *فرهنگ اشارات ادبیات فارسی*. تهران: فردوس.
- صائب، محمدعلی. (۱۳۶۴). *غزلیات صائب تبریزی*. به کوشش محمد قهرمان در ۶ جلد، تهران: علمی و فرهنگی.
- گلچین معانی، احمد. (۱۳۷۳). *فرهنگ اشعار صائب*. تهران: امیرکبیر.
- محمدبن منور. (۱۳۶۷). *اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات: دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگاه.
- مقصودی، مهدی. (۱۳۷۸). *برگردان حماسه‌ی گیل‌گمش*. مشهد: گل آفتاب.